



نگاه فشرده بر انقلاب روسیه و تاثیرات ناشی از وقوع آن بالای اوضاع سیاسی و اقتصادی افغانستان

تتبع و نگارش: س. اسحاق مقبل

۱۵ نومبر ۲۰۱۸



به جای مقدمه:

نظر اندازی بر زوایای مختلف مبحث مزبور، نیازمند زمان و پژوهش ژرفتر است و نمیتوان در لابلای همچون نبشته مختصر، روی همه پهلو های آن صحبت نمود. نویسنده این سطور کوشیده تا بطور فشرده روی موارد مهم این موضوع انگشت گذاشته و از حاشیه روی زیاد در این خصوص صرف نظر نماید؛ تا از طرفی از به درازا کشیدن بحث جلوگیری شود و از جانبی هم باعث اتلاف وقت خواننده گان عزیز نگردد.

چگونگی وقوع انقلاب روسیه و تاثیرات مثبت و منفی این انقلاب بالای وضعیت سیاسی و اقتصادی افغانستان، محور بحث محرز می باشد. نویسنده با مطالعه آثار مرتبط در این راستا، کوشیده است تا تراوش های ذهنی اش پیرامون موضوع را بطور فشرده بازتاب بدهد. با مراجعه به منابع مختلف دست اول و دوم و مطالعه آثار علمی معتبر، کوشیده ام تا یافته هایم در این مورد را به گونه موجز با خوانندگان گرامی شریک نمایم.

در لابلای نوشته حاضر بر علاوه تاثیرات انقلاب روسیه بر افغانستان، پیرامون علل و چگونگی وقوع آن، و مواردی از این دست، بحث خواهم کرد. در قسمت تهیه و تدوین معلومات این نوشته به کتب معتبر، آگاهان مسایل سیاسی و روابط بین الملل، کتاب خانه ها و منابع انترنیتی سرزدم، و نیز متن های مرتبط را از کتب انگلیسی به فارسی برگردان نموده و این جا گذاشته ام تا خوانندگان محترم از آن مستفید شوند. همچنان، نظریات تنی چند از افراد سیاسی را نیز برای تضمین ادعای نویسنده و وضاحت بیشتر موضوع، در لابلای این متون جا داده ام.

در ابتدا، روی خود کلمه انقلاب اندکی مکث نموده و سپس شامل بحث اصلی نوشته حاضر می گردم؛ اما قبل از آن لازم است تا به معانی واژه انقلاب در فرهنگ های فارسی نظر اندازی شود:

فرهنگ دهخدا: { ا ق } برگشتن، تحول، بازگردیدن، برگردیدن و واژگون شدن و برگشتن از کاری و حالی.

فرهنگ فارسی معین: (ا ق) [ع .] 1 - دگرگون شدن . 2 - زیر و رو شدن . 3 - قیام گروهی برای واژگون کردن یک حکومت . 4 - استفراغ ، قی . 5 - نا آرامی ، بی قراری ، هیجان . 6 - شورش ، عصیان . 7 - تبدیل صورتی به صورت دیگر (فلسفه).

فرهنگ عمید: (اسم مصدر) [عربی] ۱- (سیاسی) تحول اساسی در حکومت یک کشور توسط توده های ناراضی جامعه که باعث تحولات سیاسی و اقتصادی و غیره می شود.

۲. آشوب؛ شورش.

۳. برگشتن از حالی به حال دیگر؛ دگرگون شدن.

۴. (نجوم) رسیدن خورشید به دورترین نقطه از استوای فلکی.

فرهنگ واژه های سره: آشوب، دگردیسی، واگشت، جنبش، دگرگون

دیکشنری عربی به فارسی: برهم زدن ، ضربت ، کودتا¹

کلماتی چون: اغتشاش، تحول، تنش، شورش، قیام، ناآرامی، و نهضت نیز معمولاً من حیث واژه های مترادف انقلاب کار برد دارند. ریشه کلمه انقلاب عربی است و واژه معادل انگلیسی آن، "Revolution" و برابر فارسی آن، "آشوب، دگردیسی، واگشت، جنبش، و دگرگون" هستند.

¹فرهنگ های آنلاین

از نظر سیاسی، دگرگون، معکوس و یا سرنگون، معنای دقیق این واژه است. انقلاب یعنی دگرگون ساختن رژیم. از نظر مارکس، انقلاب، یعنی دگرگونی طبقات اجتماعی-آوردن پرولتاریا (کارگر) در بالا و طبقه بورژوا (مرفه، سرمایه دار) در زیر.²

روی تعریفات لغوی واژه انقلاب در سطور بالا نظر اندازی نمودیم و حال روی مفهوم اصطلاحی آن مکت می نماییم؛ اما قبل از آن باید برای خوانندگان خاطر نشان شود که انقلاب نیز دارای انواع مختلف؛ مانند: انقلاب فرهنگی، انقلاب اداری، انقلاب دینی، انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی و ... می باشد. اما محور بحث ما در این نوشته، انقلاب سیاسی و به نحوی انقلاب اجتماعی است. با در نظر داشت این مطلب، در کل گفته می توانیم که هر جریان، تلاش یا عملی که برای سرنگونی یک حکومت و ایجاد حکومت جدید به خاطر بروز تغییرات بنیادی در ساختار نظام سیاسی و اجتماعی یک کشور با اهداف و آرمانهای خاص، راه اندازی و پیاده گردد انقلاب گفته میشود.

انقلاب، درست مانند سایر پدیده های اجتماعی دارای تعریف واحد که همه بدان متفق باشند، نیست. اندیشمندان مطابق طرز دید و فکرشان از انقلاب تعریفات متفاوتی ارائه میکنند. این تعاریف را میتوان در سه بخش جای داد: تعریف انقلابیونی، تعریف انقلاب بر اساس نتایج و پیامدهای ناشی از آن و انقلاب به عنوان یک فرایند.

بر اساس نیات انقلابیون: از آنجا که اقدام انقلابی همیشه با موفقیت همراه نیست، گروهی از اندیشمندان در عین حال که می کوشند انقلاب را از سایر اشکال تحولات خشونت آمیز متمایز سازند، سعی دارند تعریف انقلاب را به گونه ای مطرح کنند که شامل انقلاب های ناموفق نیز بشود لذا بر نیات انقلابیون به همراه اهداف آنها تأکید می کنند. «آرتور باوئر» انقلاب ها را عبارت از تلاش های موفق یا ناموفقی می داند که به منظور ایجاد تغییرات در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می گیرد.»

این تعریف از آنجا که دامنه تغییرات را مشخص نمی کند، می تواند شامل انقلاب های سیاسی و تغییر در سطح نخبگان یا سیاستها، انقلاب اجتماعی و یا تغییرات عمیق در کلیه ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد و از آن جا که به گستره مشارکت یا عناصر اقدام کننده نمی پردازد، تحولاتی چون کودتا را نیز شامل می شود.

بر اساس پیامدها: این گروه تعاریف انقلاب را بر اساس نتایج و پیامدهای آن تعریف می کنند. یکی از معروف ترین این تعاریف از آن «ساموئل هانتینگتون» است. به نظر او: «انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت آمیز داخلی در ارزشها، اسطوره های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت های حکومتی و سیاست های آن است)

². ثابتی

انقلاب به عنوان یک فرایند: به روند کوتاه مدت پیروزی انقلاب و کشمکش سیاسی توجه دارد و علل دراز مدت انقلاب را مورد توجه قرار نمی‌دهد، پیامدهای انقلاب و نتایج آن نیز به درستی تبیین نمی‌شود. بر اساس آنچه بیان شد نیات انقلابیون به تنهایی تبیین کننده پدیده انقلاب نیست و قائل شدن به آثار و نتایج مطلق برای تحولات انقلابی با واقعیت انقلاب‌های جهان همخوانی ندارد. به نظر می‌رسد تلقی فرایند در تعریف انقلاب‌ها گامی واقعی‌تر برای تبیین مفهوم انقلاب است، به شرطی که علل دراز مدت و تحولات عمیق در فرایند انقلاب نیز در آن لحاظ شود. بنابراین انقلاب تحول در ذهنیت توده‌های مردم نسبت به مشروعیت نظام حاکم است که باعث گسست از نظام حاکم و مقابله‌ی خشونت‌بار گشته و تحولاتی چشمگیر را در ساختارهایی از نظام موجب شود.³

قبل از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵)، روسیه توسط فرد ثروتمندی به نام تزار نیکولاس دوم رهبری میشد. او چون مرد ثروتمندی بود و در اکثر موارد به خواست‌های قشر فقیر و کارگر اعتنا نکرد، اکثر باشندگان کشور خاصتن قشر فقیر او را دوست نداشتند. اکثریت مردم آنوقت حتی غذای کافی برای خوردن نداشتند و برای سپری نمودن ایام‌شان با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کردند. مردم از رهگذر عدم دسترسی به غذا، زمین و آرامش (صلح) به ستوه آمده بودند. ده‌ها قین و کارگران خاصتن، برای ساعات طولانی کار نمودند و همه با هم بر علیه حکومت نیکولاس ایستاده و خواب سرنگونی حکومت خودکامه او را در سر می‌پروراندند.

از ادامه حکومت خودکامه نیکولاس مردم به تدریج به تنگ آمده و روابط مردم بر علیه او و حکومتش روز به روز وخیم‌تر می‌شد. مردم از نحوه حکومت‌داری او و عدم تعادل و تناسب در حکومت‌داری وی به ستوه آمده و اقشار مختلف جامعه از قبیل زنان، کارگران، ده‌ها قین و همه خواستار یک تغییر کلی در روند حکومت‌داری گردیدند. در نتیجه‌ی قیام‌های ایشان علیه حکومت نیکولاس، تاج قدرت را از سر ایشان با ضرب قدرت مردمی گرفتند. در نتیجه این کار، یک حکومت ضعیف به میان آمد که حتی پولیس و نیروهای نظامی قادر به کنترل وضعیت کشور نگردیدند. روسیه سرانجام به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم گردید.

سرانجام، نیکولاس همراه با خانواده اش توسط مردم دستگیر و به دار آویخته شدند. بعد از کشتن نیکولاس، روسیه داخل میدان جنگ جهانی دوم شد که خسارات و تلفات فاحشی را متقبل شد. گفته میشود میلیون‌ها سرباز روسی در این جنگ کشته و زخمی شدند. "انقلاب اکتبر 1917 در روسیه از دل انبوه از مشکلات و نابسامانیهای یک نظام ارسطوکراسی چندین قرنه تزار تحت رهبری ولادمیر لنین با حمایت لشکریان خسته از جنگ

³ <http://farsi.khamenei.ir/others-article?id=9176>

اول جهانی (1914-1918) ، و استنمار زحمتکشان توسط ملاکلن به وقوع پیوست. در آن زمان دنیا بین دو امپراتوری روسیه تزاری و بریتانیا تقسیم شده بود. پهنای امپراتوری روسیه از رود پنج و کوههای پامیر تا قفقاز و دریای بالتیک ادامه داشته و پولیند و فنلیند نیز به حکم تزار نفس میکشیدند. زحمتکشان روسیه خود را نوکر و بردگان خانه زاد تزار میخواندند. کارگران روزانه 16 ساعت در فابریکه کار میکردند و حقوقی را که دریافت میکردند چنان ناچیز بود که برای سیر کردن شکم یک خانواده پنج نفری کافی نبود. قشر زحمتکش روسیه را کلیسا به نمایندگی از حاکمیت چنان در خواب نگهداشت که انگار انسان فقط برای کار کردن آفریده شده باشد و بس. در خیلی از کشورهای اروپایی وضع سالها قبل عوض شده بود. ساعات کار در فابریکه و کارخانه های تولیدی از 16 ساعت به 8 ساعت تنزل یافته بود. کارگران حقوق بازنشستگی و دیگر امتیازات خود بر ملاکان تحمیل نمودند.

بیداری زحمتکشان نیز به زمانی بر میگردد که در سال 1848 مانیفست (برنامه) کمونیست توسط کارل مارکس به نشر رسید. مارکس کاری که کرد طبقه را کشف کرد و آن را ساخت. تا آن زمان طبقه بنام کارگر و یا زحمتکشان که افادهگر معنی پرولتاریا میباشد، شناخته نشده بود. مارکس این طبقه را ساخت و آن را گورکن سرمایه داری خواند. مارکس بین طبقه استنمارگر و استنمارشونده خط سرخ کشید و این دو طبقه را آشتی ناپذیر خواند. چئورج پلیخانف یکی از روسهای تبعیدی در اروپا بود که با مارکس آشنا شد و مبارزه صنفی را فرا گرفت. پلیخانف حین ورود به روسیه تئوری مارکسیستی را نیز در بین جوانان که در ضدیت با تزار بودند مروج ساخت. لنین در آنوقت در دانشگاه قازان در تاتارستان دانشجو بود که به مبارزه طبقاتی روی آورد. احساسات ضد تزاری را در دل لنین برادر بزرگش الکساندر اولیانف بذر کرد. الکساندر یکی از جوانانی بود در دشمنی با تزار جانش را از دست داد.

لنین مبارزه را ادامه داد. لنین توسط تزار تبعید شد. تبعید برای لنین پربارترین زمان حیاتش بود. لنین در اروپا شیوه مبارزه را بصورت فنی و کلاسیک فراگرفت و برنامه خود را توسط روزنامه " ایسکرا" و بعداً " پراودا" به دست نشر می سپرد. در آن زمان ایسکرا یکی از پربارترین روزنامه ها در بین جوانان و حتی ارتشیان و کارگران بود. لنین در تبعید بود که جنگ اول جهانی 1914 - 1918 شروع شد. روسیه یکی از طرفهای درگیر در جنگ بود که در نخستین سالها جنگ خسارات بزرگ را بر روسیه تحمیل نمود. مشروطه خواهان روسیه در فبروری 1917 دولت را مجبور ساختند که به خواستهای آنها تن در دهد. کارگران و کشاورزان از دولت جدید خواهان اصلاحات شدند. خواست زحمتکشان تنزیل ساعات کاری به هشت ساعت، حق بازنشستگی و افزایش حقوق بود. کشاورزان خواهان اصلاحات ارضی بودند از دولت خواستند تا اراضی را بین کشاورزان تقسیم کند. یکی از پرسشهای دیگر که مطرح بحث بود این بود که روسیه مشروطه باشد و یا جمهوری. دولت جدید رسیدگی به این پرسش نیز وعده داده بود اما در اصل پایبند به وعده های خود باقی نماند.

هیچ یک از خواستهای زحمتکشان برآورده نشدند. در جبهه سربازان و افسران گروه میدان جنگ را رها میکردند و به خانه هایشان بر میگشتند. افسران کنترل بر سربازان را از دست دادند. در شهرهای بزرگ کارگران کارخانه ها را تعطیل میکردند. امپراتور کنترل بر مملکت را از دست داد. پولیند اعلان استقلال کرد و از روسیه جدا شد، فنلیند نیز اعلان استقلال و جدایی کرد، در کیف حکومت ناسیونالیستهای یوکراییین بر سر قدرت آمد و باب دشمنی با روسیه را باز نمود، در سیبیری حکومت خودمختار رویکار آمد. روسیه از یک سو در آتش جنگ می سوخت و از سوی دیگر با هرج و مرجهای داخلی دست به گریبان بود. لنین تا آن زمان در فکر انقلاب نبود ولی دید که کشورش دارد در آتش می سوزد و از هر سو به نابودی کشانیده میشود. هرج و مرجهای داخلی و دست درازی خارجیها به روسیه لنین را وادار ساخت که وارد کارزار شود و مبارزه را تشدید بخشد. بلشویکها تحت رهبری لنین در مدت چند ماه خود را جمع و جور نموده برای انقلاب آماده شدند. در اکتبر 1917 بلشویکها در پترزبورگ (بعدها لنینگراد) دست به اقدام مسلحانه زدند. سربازان گروه گرویه به بلشویکها پیوستند و در کوتاه مدت انقلاب پیروز شد. انقلاب به نخستین و حیاتی ترین درخواست مردم که ختم جنگ بود پاسخ مثبت داد. لنین جنگ را یک طرفه ختم اعلان کرد و روسیه را از میدان جنگ اول جهانی برون ساخت. فرمان در مورد زمین و اصلاحات ارضی صادر شد، اراضی به کشاورزان تعلق گرفت، ساعات کار کارگران به هشت ساعت تقلیل یافت. استقلال پولیند و فنلیند برسمیت شناخته شد و از تمام کشورهاییکه در زیر استعمار بودند حمایت از مبارزات بر حق و آزادیخواهانه آنها اعلان شد. لنین از کشورهای تحت مستعمره و نیمه مستعمره که برای آزادی و استقلال مبارزه میکردند حمایت همه جانبه روسیه را اعلان داشت. افغانستان در آن سالها در زیر سلطه بریتانیا بود که لنین از آن به عنوان کشور مستقل یاد نمود. افغانستان در سال 1919 استقلال خود را باز یافت. لنین نخستین رهبر یک شکور بزرگ بود استقلال را برای ملت افغان و شخص امان الله خان طی پیام کتبی تبریک گفت، و استقلال این کشور را برسمیت شناخت. از آن به بعد روابط سیاسی و اقتصادی بین این دو مملکت همواره بر حسن همجواری و دوستی استوار بود. بعداز مرگ لنین در سال 1924 میلادی، شاه امان الله خان از طریق روسیه به اروپا سفر کرد و با " کالینن " رهبر حکومت شوروی ملاقات نمود. تبادل سفر بین طرفین صورت گرفت و همه کاریهای مثمر بین دو کشور آغاز یافت.

به گمان اغلب و و باور دست اندرکاران سیاسی امیر امان الله خان در خلال حکمرانی (1919 – 1929) در تحکیم روابط خود با همسایگان منجمله شوروی زیاد تلاش نمود و رابطه بین دو کشور تا درجه امضای پیمان دوستی پیشرفت نمود که سبب خشم و رشک هند بریتانوی شد. درین شک نیست که شوروی پس از تزار و افغانستان تازه به استقلال رسیده که خود را از بند و غل اسارت انگلیس رها دید دشمن مشترک داشتند. دشمن شوروی و افغانستان بریتانیا بود. نادرخان که بعداز امان الله خان بر اریکه قدرت نشست و فارغ البال از

تمام دغدغه های سیاسی حمایت انگلیس را نیز داشت شوروی را یکی از عوامل برپادی نظام امان الله خان خواند.

بقول نادرخان شوروی در امور داخلی افغانستان مداخله نمود که سبب برپادی و سقوط دولت امانی شد. شاید در برخی موارد نادرخان هم حق بجانب باشد که در بحث ما جای ندارد. اما در برخی مسایل وضع بگونه دیگری رشد کرد. شوروی بعد از سالهای 1918 با مشکلات زیاد داخلی در قفقاز و آسیای مرزی دست و گریبان بود که تا سالهای 30 قرن بیست میلادی دوام کرد. شوروی در سویتی سازی اقوام آسیای مرکزی با مشکلات بزرگ روبرو بود، یک طرف از پرابلمها افغانستان بود. زمانیکه شوروی در سالهای 1930 مرزهای جنوبی خود را بست، مشکلات نیز فروکش نمودند. آسیای مرکزی نیز ساختار اتنیکی با افغانستان زیاد شباهت دارد. مردم آسیای مرکزی علیه نظام شوروی دست به آشوب زدند و گهگاه مرزهای جنوبی را عبور نموده در خاک افغانستان پناهنده میشدند و باز در فرصتهای مناسب حملات خود را ادامه میدادند. مردم و سران حکومت افغانستان نیز شورش مردمان آسیای مرکزی را مبارزات آزادیخواهانه میخواندند و از آنها به عنوان برادران دینی حمایت میکردند. امیر امان الله خان تلاش میکرد تا یک سیاست مستقل از سیاست رسمی انگلیس و روسیه را در قبال آشوبهای آسیای میانه دنبال نماید که برای مسلمانان قابل قبول و قابل هضم باشد. دولت افغانستان از جنبش مردم فرغانه در سالهای 1918 – 1920 و جنبش امارت بخارا در 1922 میلادی حمایت میکرد. بعید نیست که مردمان آسیای مرکزی نیز متأثر از مبارزات مردم افغانستان تحت رهبری شاه جوان بر مبارزه علیه بلشویسم را شدت بخشیدند و میخواستند که حمایت و پشتیبانی همسایه جنوبی را با خود داشته باشند که یوغ اسارت انگلیس را شکست.

افغانها نیز منحیت مسلمان خود را ملزم به دفاع از شهرهای مقدس سمرقند و بخارا میدانستند و از مبارزه همکیشان خود پشتیبانی میکردند. امپراتوری عثمانی در سال 1924 توسط کمال اتاتورک ساقط شد و دیگر در دنیای اسلام هیچ امیری و یا سلطانی جرئت نمیکرد که قد بلند کند و حرف از اتحاد مجدد اسلام بمیان بیاورد. محمودخان طرزی این ذهنیت را در وجود امان الله خان تزریق نمود و او را بحیث رهبر جهان اسلام علم کرد. مادر شاه در نامه یی به امیر بخارا عالم خان مینویسد: "دشمنان ما از اختلافات درونی ما استفاده خوب میکنند. دولت مسلمان را یکی پی دیگری ساقط میکنند و مسلمانان را مانند آهنربا به سوی خود میکشانند."

امان الله خان و پدر زنش محمودخان زعامت مسلمانان در کشور را در سر می پروراندند و بر طبل مبارزه مسلمانان علیه استعمار میکوفتند و جهان اسلام را مانند یک مشت آهنین میخواستند که بر دهان استعمار بکوبند. در شمال افغانستان کشور شوروی هوای دیگری را در سر می پروراند که صدور کردن انقلاب بود. در سال 1920 میلادی ژنرال میخائیل فرونز به فرماندهی جنگ در مسکو پیشنهاد میدهد که بعد از فراغت از اشغال بخارا باید به جنگ ادامه داد تا مرزهای فراتر از مرز افغانستان. این بدان معناست که خود را به عمق

قلمرو اشغالی انگلیس در هند رساند. رهبری شوروی روی برخی از ملاحظات پیشنهاد فرونز را جدی نگرفت. پیشنهاد دیگری شبیه پیشنهاد ژنرال فرونز توسط مارشال بودونف در تاشکند مطرح میشود که باید به جنگ ادامه داد تا خود را به آرزوی دیرین خود به خلیج بنگال برسانیم.

افسران شوروی چند موضوع را مدنظر داشتند یکی ضعف انگلیس بعد از ختم جنگ اول جهانی، دوم نارضایتی مردم هند و شکل گیری جنبشهای آزادیخواهی و همچنان میخواستند از احساسات انتقام جویانه افغانها نیز در برابر هند برتانوی استفاده نمایند. روابط سیاسی افغانستان و مسکو خاصیت بازی موش و گربه داشت. درین میان برای ما مشکل است که دوستی افغان شوروی را صادقانه بدانیم. هر دو طرف هم افغانستان و هم شوروی درین دوستی برنامه های دیگری داشتند و آرزوهای دیگری را در سر می پروراندند. هدف شوروی معلوم بود، در هم کوبیدن بریتانیا در هند و حاکمیت بر بحر هند. مقصد افغانستان هم کمک به مردمان آسیای مرکزی برای رسیدن به آزادی. اما کدام آزادی؟ در اصل به بند کشیدن دوباره مردم. شاه امان الله امیر بخارا را در کابل در اسارت خود نگهداشت و در آسیای مرکزی هم دیگر کسی یافت نمیشد که مردم را رهبری نماید. امان الله خان خود را بعد از ساقط شدن خلافت عثمانی مساعدترین شخص برای زعامت ملل مسلمان در بند استعمار کشیده میدانست. نه شوروی به هدف دیرین خود رسید و نه هم امان الله خان عملی شد. با سقوط حکومت امانی و رویکار آمدن نظام جدید تحت رهبری محمدنادرخان تحت حمایت انگلیس فضای دوستی شوروی و افغانستان را مکرر ساخت و با گذشت زمان به سردی گرایید.

بعد از پایان یافتن جنگ جهانی دوم، شوروی در وضعیت دیگری قرار گرفت و صدور انقلاب در صدر برنامه های حزب کمونیست شوروی قرار گرفت که با آرمانهای انقلاب اکتبر مغایرت داشت. اینکه در سال 1979 شوروی به بهانه یی وارد افغانستان شد فارغ از برنامه های انقلاب اکتبر میباشد. چنانچه گفته شد صدور انقلاب در برنامه انقلاب قرار نداشت. یکی از رهبران بلشویک شخصی بنام تروتسکی بود که برای بار نخست برنامه صدور انقلاب را طرح نمود که نه توسط لنین و ستالین حمایت نشد. توسط ستالین نه تنها حمایت نشد بلکه خشم او را برانگیخت و زمینه تبعید تروتسکی را نیز مهیا ساخت. ستالین در سال 1927 درست سه سال بعد از مرگ لنین، تروتسکی را تبعید کرد.⁴

⁴نوشته حسینی حسینیار، آگاه امور مسایل سیاسی

دلایل وقوع انقلاب روسیه:

مهمترین عوامل انقلاب روسیه علیه حکومت تزاری، عدم حفظ عدالت و برابری، محرومیت و در حاشیه ماندن اکثریت مردم روسیه و حصول نان، صلح (آرامش) و زمین عنوان میشود. طبقه کارگر و دهاقین در فقر و تنگدستی فاحش زندگی میکردند. این در حالیست که طبقه ثروتمند جامعه صاحب جاه و جلال بودند و زندگی را به عشرت به سر میبردند. به خاطر عدم مساوات و نابرابری ها، بلشویک ها⁵ با سایر متحدین شان یکجا گردیده و بر علیه حکومت تزاری قیام نمودند که سر انجام باعث انقلاب سرتاسری گردید. این انقلاب در اکتوبر ۱۹۱۷ رخ داد که در آن بلشویک ها به رهبری ولادیمیر لنین در این انقلاب سهم گرفتند. بلشویک ها بعداً به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پیوستند. از اثر این انقلاب به رهبری بلشویکها حکوت موقت به میان آمد.⁶

در واقع فکتور های متعددی وجود دارند که باعث وقوع انقلاب روسیه شدند. یکی از این فکتور ها ضعف و ناتوانی حکومت نیکولاس دوم عنوان میشود. او نتوانست که برای جوامع خاصتن طبقه کارگر، زنان و قشر فقیر زمینه کار و مساوات را فراهم سازد تا بتوانند برای امرار معیشت شان کار نمایند. ناکامی روسیه در جنگ جهانی اول علت اساسی دیگر برای وقوع این انقلاب بود. جنگی که در آن ملیون ها انسان زندگی شان را از دست دادند و سر انجام کشور روسیه اختیارش را از دست داد. هر چند نیکولاس دوم برای مردم وعده سپرد که برایشان صلح، نان و زمین فراهم می سازد مگر به این تعهدش عمل کرده نتوانست. عدم رضایت کارگران، دهاقین و بروز بلشویک ها مواردی بودند که باعث انقلاب علیه حکومت وی گردیدند. پس از ترور او و خانواده اش، رژیم کمونیستی توسط ولادیمیر لنین در کشور معرفی گردید و بعد از آن زمامداری حکومت روسیه را بدست گرفتند.⁷

"گرچه شکست های نظامی امپراتوری روسیه در طول جنگ جهانی اول تأثیر مهمی در وقوع این انقلاب داشت، ولی ریشه های این انقلاب به قبل از آغاز جنگ جهانی اول، بر می گردد. از مهم ترین این موارد می توان به شکست های امپراتوری روسیه در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و همچنین مدرن ساختن ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آن دوران اشاره کرد. آن طور که ریچارد پایپس می نویسد، «ناسازگاری سرمایه داری و استبداد، تمام کسانی را که به این موضوع فکر می کردند، رنج می داد.

⁶ حزب بلشویک که توسط لنین در سال 1903 تشکیل شد، خود را وقف انقلاب روسیه و نهایتاً انقلاب جهانی نموده بود. در سال 1918 بلشویکها نام خود را به حزب کمونیست تغییر دادند. انقلاب روسیه در نوامبر 1917، اغلب انقلاب بلشویک خوانده می شود. بلشویک ها، یا گروه بزرگ به رهبری لنین و استالین را گویند. کسانی که از اینها جدا شدند، مانند تروتسکی، اورا و پیروان اورا بنام منشویک یادکردند، یعنی گروه کوچک. در مقابل گروه بزرگ. بلشویک < منشویک

⁷ این مطلب از متون انگلیسی اقتباس و توسط نویسنده ترجمه شده است.

این شرایط سبب ایجاد تنش‌ها و آشفتگی‌های گوناگونی در میان طبقات کارگری و حرفه‌ای شد. این تنش‌ها، نخست منجر به انقلاب ۱۹۰۵ شد. نیکلای دوم توانست به تدریج انقلاب ۱۹۰۵ را سرکوب کند، ولی چند سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۴ میلادی، با ورود امپراتوری روسیه به درگیری‌های جنگ جهانی اول، نارضایتی‌های عمومی به شدت گسترش یافت. شکست‌های نظامی امپراتوری روسیه در طول جنگ جهانی اول و همچنین نارضایتی عمومی از نحوه اداره امور داخلی روسیه، مهم‌ترین عامل این انقلاب بود. چالش‌های اقتصادی ناشی از درگیری در یک جنگ تمام عیار نیز به این موضوع دامن زد. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به سبب بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی پیش از جنگ، عقب ماندگی تکنولوژیکی و تقسیمات اجتماعی بنیادی، همراه با سوء مدیریت ناخوشایند جنگ، ادامه شکست نظامی، جابجایی اقتصادی داخلی و رسوایی‌های خشمگین در سراسر سلطنت، رشد کرد.^۸ تاثیرات مثبت و منفی این انقلاب بالای افغانستان:

بر مبنای نظریات تعدادی از آگاهان مسایل سیاسی داخل و بیرون از کشور، انقلاب روسیه باوجود بروز اثرات منفی بر کشور های همسایه روسیه، نه تنها در وضعیت آن کشور بهبود آورد بلکه دارای تاثیرات مثبت در کشور های منطقه و مخصوصاً افغانستان نیز بود. افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی استقلالش را از بریتانیا حصول نمود و روسیه نخستین کشوری بود که استقلال این کشور را به رسمیت شناخت. روابط دیپلماتیک روسیه و افغانستان بعد از برسمیت شناختن این کشور، به تدریج قوی‌تر گردید؛ تا آنجاییکه روس ها شاه امان الله خان، پادشاه وقت افغانستان و چند حاکم بعد از او را بطور شاید و باید مورد حمایت قرار دادند. آنها در واقع در جهت رشد آزادی مدنی، توسعه اقتصادی، تربیه کادر های نظامی، آزادی زنان و اعمار زیر بناها در کشور تلاش نمودند که نمونه های بارز شان را تا الحال در کشور مشاهده کرده میتوانیم. افراد نظامی کار کشته که بعضی های شان تا حال نیز در دولت ایفای وظیفه می نمایند، در کشور روسیه تعلیم و تربیت نظامی دیده اند. اعمار شاهرا سالنگ ها، بلاک های مکروریان ها در کابل و سایر زیربناها از جمله کار کرد های شان اند.^۹

در ضمن، اتحاد جماهیر شوری به افغانستان تازه به استقلال رسیده کمک کرد تا به پای خود ایستاده شده و از تمامیت ارضی خود در مقابل تجاوز و مداخله سیاسی و جیوپولیتیکی سایر کشور ها محافظت نماید. این روابط روسیه و افغانستان، الی آغاز ریاست جمهوری داکتر نجیب الله دوستانه و صمیمانه پیشرفت و افغانستان در یک فضای صلح، آرامش و امنیت بسر میبرد. اما از زمامداری داکتر نجیب الله دیری نگذشت که با اغتشاش گروه های بنیاد گرای دینی مواجه شد. آنها به بهانه ی اینکه حکومت داکتر نجیب یک حکوت دست نشانده کفر است، مردم را در اطراف و اکناف کشور بر علیه حکومت وی تحریک و بسیج

^۸ ویکی پدیا

^۹ چون محور بحث ما انقلاب روسیه است، به این موضوع اشاره کوتاه صورت گرفته و شرح همه موضوع از حوصله این بحث بیرون است.

میکردند.¹⁰ گروه های مجاهدین در شمال و شمالشرقی کشور با حمایت کشور های عربستان و سایر کشور ها تجهیز و تمویل میشدند تا بر علیه نظام سکولار نجیب و خروج قشون سرخ از کشور برزمنند. آهسته آهسته، صف مجاهدین قوی تر گردید و حکومت داکتر نجیب الله را از بنیاد سست کردند که در نهایت باعث جنگ های داخلی در کشور گردید که در اثر آن بیشتر منابع مادی کشور منعدم گردید و بیشتر ولایات افغانستان که در آن جنگ جریان داشت به مخروبه مبدل گردیدند.¹¹

از آنجاییکه حکومت داکتر نجیب الله یک حکومت کمونیستی {سکولار} بود، گروه های اسلامگرای افراطی و بنیادگرا ها را مجال نمیداد. مجاهدین در داخل و بیرون از کشور در بخارا و سمرقند خود را در محرومیت می دیدند و در آئینه حکومت نجیب الله خود را نمیدیدند. حکومت نجیب هم به ایشان تمیکنی نمیکرد. شاه امان الله خان، که به عنوان پادشاه دست نشانده روس در افغانستان حکومت میکرد نیز مجاهدین و گروه های افراطی را حمایت نمیکرد.¹²

دکتر هارون امیر زاده، در یک تماس ویدیویی با شبکه بی بی سی فارسی میگوید: " به باور من انقلاب اکتوبر روسیه تغییرات خیلی بزرگی را که هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی داشت در عرصه جیوپولیتیک منطقه و جهان گذاشت که ثمره و محصول آن ایجاد یک شوروی بزرگ به حیث یک ابر قدرت در منطقه بود. افغانستان دوسال بعد از وقوع انقلاب ۱۹۱۷، استقلالش را از بریتانیا گرفت. بسیاری ها معتقد اند که تحت تاثیر این انقلاب جنبش های روشنفکری افغانستان، استقلال طلبی افغانستان باعث این شد که افغانستان هم در سال ۱۹۱۹ اعلان استقلال از بریتانیا کند. یعنی شوروی سابق با شعار دفاع از کشور های مظلوم و کشور هاییکه استقلال شان تحت تاثیر کشور های دیگر به اصطلاح سرمایه داری امپریالیستی بود، با این شعار وارد شدند و این تاثیر بزرگ بر استقلال و ادبیات و فکر ما داشت. اولین کشوری که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت شوروی سابق بود و اولین کمک هایی را که دولت شوروی سابق کرد به افغانستان کرد و آنوقت افغانستان تازه استقلال یافته تحت رهبری شاه امان الله خان خیلی نیاز به کمک های خارجی از جمله شوروی داشت. همین کمک ها باعث شد تا افغانستان به پای خود بیايستد و از استقلال خود دفاع کند. اما بر علاوه اینکه شوروی در افغانستان تاثیرات مثبت داشت، تاثیرات منفی هم داشت. بگونه مثال: بسیاری از مجاهدینی که در برابر شوروی ها در بخارا مبارزه میکردند به افغانستان پناهنده شدند و در آنوقت چشم امید شان بطرف دولت افغانستان بود چون که اکثر شاهان و دولت مردان افغانستان در آنوقت بطرف بخارا فرار کردند. رهبران آنجا انتظار داشتند تا دولت افغانستان به آنها کمک نماید، به خصوص افغانستانی که تازه استقلالش را یافته بود. در

¹⁰ این جنگ اصلا بین دو قطب سوسیالیسم و کپیتالیزم بود. و با جنگ بین شوروی و آمریکا. مجاهدین فقط نمایندگی از امریکا میکردند. پاکستان و عربستان و ایران فقط تطبیق کننده برنامه امریکا بودند. ن. ثابتی

¹¹ موضوع جنگ داخلی افغانستان بحث اصلی این نوشته نیست، فقط بخاطر معلومات خوانندگان به آن اشاره رفته و از اظهارات زیاد در این باره خود داری شده است.

¹² هارون امیر زاده، دکترای علوم سیاسی- مسکوس

آغاز، دولت امان الله با آنها کمک کرد بعداً در نتیجه خیانت رهبران افغانستان، جنبش های آزادی خواهی که در آسیای میانه برای استقلال آسیای میانه مبارزه میکردند، سرکوب شدند و در افغانستان منجمله آخرین شاه بخارا {محمد علم خان} در افغانستان تحت حمایت دولت قرار گرفت و به آنها اجازه فعالیت داده نشد. به این ترتیب ما تاثیر مثبت و منفی آن را میبینیم. رهبران افغانستان جنبش های آزادی خواهی را اجازه ندادند که از خاک افغانستان برای استقلال و آزادی دفاع کنند. در این جا میخوایم عرض کنم که زمانی که حکومت امان الله سقوط میکند، حبیب الله کلکانی یک مرد دهقان از شمال افغانستان برای نه ماه قدرت را بدست میگیرد. اولین شعار استقلال و آزادیخواهی او این بود که بخارا را از چنگ روسها آزاد میسازد. این باعث خشم دولت روسیه (ستالین) میشود و شمال افغانستان (بلخ)، اشغال میشود و سرباز های حبیب الله کلکانی سرکوب میشوند. جامعه افغانستان نسبت به شوروی سابق و انقلاب اکتبر دو دیدگاه دارند. دیدگاه منافع گروهی و هم منافع آیدو لژیکی بود. روسیه در قسمت تربیه کادر های نظامی و ملکی در شوروی و از لحاظ رشد اقتصادی افغانستان را خیلی کمک کرد، تقریباً این کشور متکی به شوروی سابق شد. آنچه رشد اقتصادی در زمان ظاهر شاه، بعداً در زمان حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، میبینیم، محصول شوروی بود. ولی جنبه های منفی اش این بود که بیشتر اسلامگرایان افغانستان و همچنان ناسیونالیست های افغانستان مخالف سرسخت انقلاب اکتوبر شوروی سابق و نفوذ آنها تحت تاثیر مارکسیزم در افغانستان بود که در مخالفت با آن جنبش های بنیاد گرایی اسلامی در افغانستان سقوط کرد که بعد از آن اساس هسته مجاهدین را گذاشت و در مقابل نیرو های شوروی و حامیان شان در پاکستان پایگاه گرفتند و در مقابل قوت های شوروی و حامیان شان جنگ کردند. امروز جامعه ی افغانستان به دو دیدگاه تقسیم شده اگر خلاصه کنیم: یعنی شوروی سابق تاثیر مثبت بر رشد اقتصادی کشور داشته و همچنان برای آزادی خواهی مدنی مثل آزادی زنها، تعلیم تحصیل و ادبیات نوین انقلابی، عدالت اجتماعی و عدالت قومی را در افغانستان آورد. از دیدگاه آیدیولوژیک اگر نگاه کنیم بیشتر کسانی مخالف نفوذ کمونیست و کمونیزم بودند و برخلاف فرهنگ و باور های اسلامی میدانند و سرانجام از این هم فکر میشد که شوروی سابق در نتیجه واکنش اسلامگرایان و مخالفین اندیشه کمونیزم فرو پاشید."

حفیظ منصور، نویسنده و عضو حزب جمعیت اسلامی، یکی از احزاب اصلی است که در برابر اشغال افغانستان توسط شوروی جنگید. او تاثیرات مثبت انقلاب اکتبر بر افغانستان را در تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی کشورش بسیار مهم می داند. عبدالله نایی، رهبر حزب نهضت آینده افغانستان و از جمله چهره های معروف حزب دموکراتیک خلق است. آقای نایی ضمن تایید نکات مطرح شده از سوی آقای منصور، تاثیرات انقلاب اکتبر را بالاتر و بیشتر از هر روند تاریخی دیگر هم در جهان و هم در

افغانستان می‌داند. هر دو سیاستگر، در خصوص تاثیرات مثبت آتی انقلاب روسیه بر افغانستان همنظر هستند¹³:

"اول، عدالت طلبی و مساوات؛ یکی از تاثیرات مثبت انقلاب اکتبر روسیه ایجاد حس عدالت‌خواهی و حق‌طلبی در میان اقوام مختلف افغانستان بود. احزاب چپ در افغانستان، با الهام از این انقلاب توانستند تا حد زیادی در آن زمان مرزهای تعصب و برتری‌جویی‌های قومی و زبانی را بشکنند تا در کل، یک ساختار اجتماعی که در آن شماری همیشه حاکم و عده‌ای همیشه محکوم بودند از میان برداشته شود.

دوم، حزب دمکراتیک خلق افغانستان با الهام از این انقلاب توانست زمینه رشد و مطرح شدن شخصیت‌های توانا از اقوام مختلف را در ساختار سیاسی و در رده‌های مهم تصمیم‌گیری، هم در حزب و هر در حکومت فراهم سازد.

سوم، پایان انحصار خانوادگی قدرت؛ برای نخستین بار این حزب توانست قدرت را از یک خانواده بیرون کند. سکان حکومت برای نخستین بار دست یک حزب سیاسی قرار گرفت. قدرت بعد از آن شکل و ظاهر متفاوتی گرفت. شخصیت‌های توانا، از اقوام مختلف که در حزب دمکراتیک خلق مطرح بودند، در سمت‌های بالای دولتی که قبلاً در انحصار یک خانواده بود حضور یافتند و اینگونه ساختار و تقسیم قدرت در افغانستان برای همیشه متحول شد.

چهارم، حقوق مساوی زنان و آموزش گسترده آنها؛ یکی از پیامدهای بسیار روشن انقلاب اکتبر بالای وضعیت زنان در سراسر افغانستان بود. سیاست‌های حزب دمکراتیک خلق الهام گرفته از این انقلاب برای زنان افغانستان تاریخ‌ساز بود. شمار زیادی از زنان وارد سیاست شدند. فعالیت‌های اجتماعی آنها افزایش یافت. دوره‌های آموزشی برای کهن‌سالان تدویر دیده شد و نگاه غیر جنسیتی حزب به زنان باعث پیشرفت آنها شد. ارزش کار زن هم در خانه و هم در بیرون یکسان پنداشته شد و زنان توانستند به سرعت در سطوح بالای تصمیم‌گیری راه یابند.

پنجم، ساده زیستی؛ سیاستمداران و دولتمردان چپگرا، با الهام از این انقلاب روش زندگی ساده و بدون تجمل داشتند. این وضعیت در مقایسه با آنچه در زمان کنونی اتفاق افتاده بسیار قابل تقدیر است. فاصله میان یک وزیر و یک مامور در ملک و ثروت زیاد نبود. امروزه، این فاصله بسیار قابل ملاحظه است."

نتیجه‌گیری:

¹³ این بیانات را در مصاحبه‌ای با شبکه بی بی سی ابراز داشته‌اند.

عدم رسیدگی به آروزو ها و نیازمندی افراد انقلابی و مبارز را و میدارد تا پای جان برای حصول منافع و فواید شان برزمنند، کاریکه توسط بلشویک های در زمان حکومتداری نیکولای دوم صورت گرفت. از گفته ها و متون فوق بطور خلص در می یابیم که در ماه اکتبر 1917م، توسط بلشویک ها و حامیان شان، انقلاب عظیمی در کشور روسیه رخ داد که سرانجام حکومت تزاری نیکولای دوم را سرنگون ساخت. بعد از وقوع این انقلاب یک دولت لیبرال اداره امور را در دست گرفت و حال و احوال کشور روسیه دگرگون گشت. بلشویکها به رهبری لنین و تروتسکی¹⁴ از شوراهای کارگری خواستند تا قدرت را در دست گیرند. بلشویکها در طی انقلاب مجدد در نوامبر 1917 کنترل دولت را در اختیار گرفتند. آنها به حرکت خود برای تاسیس اولین دولت کمونیستی ادامه دادند.

طوریکه در بالا اشاره شد، وقوع این انقلاب بر وضعیت جیوپولتیک کشور های منطقه و جهان، تاثیر بخصوص خودش را داشت که در این مبحث روی آن حرف نزدیک، اما در مورد تاثیرات این انقلاب بالای افغانستان صحبتی داشتیم و گفتیم که هم تاثیر مثبت داشته و هم تاثیر منفی.

در ضمن تاثیرات مثبت، جنبه های منفی نیز داشت و آن این بود که بیشتر اسلامگرایان افغانستان و همچنان ناسیونالیست های افغانستان مخالف سرسخت این انقلاب و افکار کمونستی بودند که در برابر با تضاد گروه های جماهیر شوروی روبرو شدند و در زمینه خساراتی را هم دیده اند. آنها گروه های افراطی را اجازه پیشرفت نمیدادند و تا حدی آنان را در حاشیه قرار دادند. همچنان یکی از جنبه های منفی این انقلاب، رشد افراطیت دینی عنوان میشود. دامنه این افراطیت بعد از مداخله شوروی و بروز جنگ های داخلی در کشور بیشتر از پیش گسترده شد.

اما آنچه از اظهارات افراد سیاسی و کتب بر می آید، این انقلاب بالای افغانستان بیشترین تاثیرات مثبت را داشته است. عدالت طلبی و مساوات در میان اقوام افغانستان، زمینه رشد و مطرح شدن شخصیت های توانا از اقوام مختلف در ساختار سیاسی و در رده های مهم تصمیم گیری دولت، پایان انحصار خانوادگی قدرت، حقوق مساوی زنان و آموزش گسترده آنها، و روش زندگی ساده و بدون تجمل افراد بلند پایه دولتی و ساده زیستی، از جمله موارد خیلی ها مهم و ارزنده یی هستند که انقلاب روسیه به افغانستان به ارمغان آورده است. روسیه اولین کشوری بوده که استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و بعد از دریافت استقلال این کشور از بریتانیا، روسیه این کشور ها کمک های ممکن را فراهم می ساخت.

¹⁴ تروتسکی، در اصل «تروخکی» است، ولی چون فارسی خ ندارد، آنرا به /ت/ و /س/ به شکل /تس/ شکسته اند. خ از ترکیب، ت و س تشکیل می گردد. ن. ثابتی

شوروی سابق با شعار دفاع از کشور های نامستقل و تازه به استقلال رسیده، افغانستان را یاری مینمود.

از اثر این انقلاب، جنبش های روشنفکری افغانستان رشد نمودند، بیشتر منافع گروهی و منافع آیدیو لوژیکی حصول شد، کادر های نظامی و ملکی افغانستان در شوروی سابق تربیه و تعلیم داده شد و سپس به وطن شان جهت خدمت برگشتانده شدند و از لحاظ رشد اقتصادی افغانستان را خیلی کمک کرد، تقریباً این کشور متکی به شوروی سابق شد. شوروی سابق ضمن تاثیرات مثبت مزبور، آزادی های خواهی مدنی، آزادی زنها، زمینه رشد تعلیم و تحصیل و ادبیات نوین انقلابی، عدالت اجتماعی و عدالت قومی را در افغانستان به ارمغان آورد.

منابع و مأخذ:

1. تاریخ انقلاب روسیه، لئون تروتسکی، جلد اول- نشر کارگری سوسیالیستی- انتشارات فانوس، چاپ اول، تهران آبان ماه 1360
2. تاریخ انقلاب روسیه، لئون تروتسکی، جلد دوم- نشر کارگری سوسیالیستی- انتشارات فانوس، چاپ اول، تهران آبان ماه 1360- بازنویسی یاشار آذری
3. صفحه انترنیتی ی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران: <http://militaant.com/>
4. صفحه انترنیتی رادیو بی بی سی- فارسی.
5. فرهنگ های آنلاین: دهخدا، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ واژه های سره و دیکشنری عربی به فارسی

6. <https://www.history.com/topics/russian-revolution>
7. <https://www.youtube.com/watch?v=uCg9RnrTN7c>
8. <https://www.youtube.com/watch?v=xlKOdduNzrc>